**چكيده**

**در اين مقاله بعد از مقدمه كوتاهى به معناى لغوى و اصطلاحى و حقيقت دين و دنيا پرداخته و اين دو مفهوم از ديدگاه مفسران و عالمان دينى تبيين گرديده و با ذكر شواهد و ادله بيان شده است كه حقيقت دنيا از ديدگاه اسلام هرگز مذموم نبوده بلكه آنچه كه در ذم دنيا در نصوص وارد شده مربوط به تعلقات و وابستگى انسان به آن است و امام خمينى (ره) و بسيارى از مفسرين بر همين عقيده‏اند، گرچه برخى نظر مخالف دارند.**

**سپس به ارتباط دين و دنيا و تفكيك آن دو، دلايل طرفين پرداخته شده و در پايان ادله سكولاريزم (جدايى دين و دنيا) را مردود دانسته و انديشه عالمانى كه بر پيوند ناگسستنى دين و دنيا، دين و حكومت و دين و سياست اثبات نموده و شواهدى از بيانات امام خمينى در اين رابطه ذكر شده است.**

**هيچ ترديدى وجود ندارد كه يكى از بهترين آثار نظام مقدس اسلامى در ايران، بعد علمى و فرهنگى آن است. فرهنگى كه با اعتقادات دينى و مذهبى مردم اين مرز و بوم آميخته و در همه ابعاد زندگى آنان بروز و ظهور پيدا كرده است. البته انقلابى كه مبناى آن دين و فرهنگ مذهبى باشد لاجرم اين آثار بر او مترتب است. به يمن همين صبغه فرهنگى و علمى، مباحثى كه شايد در طول تاريخ جامعه ما، كمتر مورد توجه بود از طرف متفكران و انديشمندان مسلمان، در حال گشوده شدن و بازيافتن جايگاه واقعى خويش است. در ميان همه مباحث و چالشهاى فرهنگى و دينى، يكى از موضوعاتى كه شايد از اهميت‏خاصى برخوردار باشد فرضيه دين و دنياست.**

**هر چند كه اين موضوع، بصورت واضح و روشن در آيات و روايات بيان شده و نيز وقوع پديده مقدسى چون انقلاب اسلامى، بارزترين تفسير عملى و بهترين تجلى پيوند ناگسستنى دين و دنيا، در بستر تاريخ دنياى بشرى است وليكن مسائل متعددى در اين باب مطرح است كه مورد بحث محققان و انديشوران است. آنچه در اين مقال به آن پرداخته خواهد شد ارتباط و پيوند دين و دنيا بر اساس ديدگاه بنيانگذار انقلاب اسلامى است كه نظرى نقادانه بر تئورى تفكيك دين و دنيا دارد.**

**در سده اخير آثارى از برخى نوانديشان و روشنفكران دينى به رشته طبع درآمده كه معتقدند دين از دنيا جداست و آنچه كه اهداف مقدس انبياء را تشكيل مى‏دهد توجه به آخرت است. (1)**

**اينان از كتاب و سنت‏به گونه‏اى تحليل و تفسير مى‏كنند كه هرگز هيچ گونه ارتباطى بين دين و دنيا وجود ندارد، تعاليم و احكام دين براى آخرت انسانها نازل شده است نه براى اصلاح و آبادانى دنيا. قداست دينى را نبايد با امور پست دنيوى آلوده كرد و در دست‏حاكمان و سياستمداران قرار داد.**

**به دليل اينكه تحقيق در هر موضوعى و فهم صحيح از آن، نياز به درك عميق مبادى آن علم دارد و نيز تخصص در هر مساله‏اى از اهميت‏خاصى برخوردار بوده به نحوى كه معرفت غير متخصص در هر علم بعنوان معرفت درجه دوم به حساب مى‏آيد و هرگونه اظهار نظر از جانب او فاقد هرگونه اعتبار يقينى است. لذا در اين نوشتار تلاش شده است‏به اينكه در كنار انديشه و افكار امام خمينى(ره)، اقتراح برخى از صاحب نظران و مفسران بزرگ را مطرح نموده تا شايد حجاب برخى از شبهات و ايرادات بر داشته شود. بنابراين براى روشن شدن مبادى تصورى بحث، ابتدا معناى لغوى و اصطلاحى هر كدام از دو واژه دين و دنيا را تبيين و سپس به طرح موضوع مى‏پردازيم.**

**معناى لغوى دين**

**دين در لغت‏به معنى جزاء، طاعت و روز قيامت است كه آن را براى شريعت اعتبار كرده‏اند. چنانچه در قرآن كريم آمده است. (ان الدين عند الله الاسلام) (2) (و من احسن ديناح ممن اسلم وجهه لله و هو محسن) (3) .**

**دين يعنى طاعت (لا اكراه فى الدين) (4) در اين آيه دين را به معناى طاعت گرفته‏اند و گفته شده كه طاعت نيست مگر با اخلاص و در اخلاص اكراهى وجود ندارد، چون امر قلبى است نه ظاهرى.**

**دين به معناى جزاء و پاداش آمده چنانچه خداوند فرمود: (فلولا ان كنتم غير مدينين) (5) گفته مى‏شود كه اين آيه مختص اهل كتاب است كه جزيه مى‏دادند. غير مدينين يعنى غير مجزيين. (6)**

**تعريف دين**

**در اينكه معناى اصطلاحى و معرف واقعى دين چيست و آيا مى‏توان از اين واژه، تعريف حقيقى بدست داد و حد آن را تحصيل نمود يا خير؟ و آيا دين شناسان در تعريف آن وحدت نظر دارند يا نه؟ و توفيق آنان در تحصيل معناى واقعى آن تا چه حد بوده است، موضوعى مورد دقت و توجه است. در اين رابطه مطالب زيادى گفته شده، برخى معتقدندكه اصلاح دين قابل تعريف نيست; عده‏اى فرموده‏اند دين خطاب خداوند است‏به انسان از طريق وحى كه داراى دو جنبه الهى و بشرى است. دين يعنى معرفت و نهضت همه جانبه به سوى تكامل. و يا دين به مجموع گزاره‏هايى كه از طرف خداوند بر انبياء القاء شده، مى‏گويند. (7)**

**شلاير ماخر (Sehleier macher) از متكلمين معروف مسيحى مى‏گويد:**

**«حقيقت و جوهر دين عبارت است از احساس توكل محض‏». (8)**

**لازم به ذكر است كه هيچ يك از اين اقوال خالى از نقض و ابرام نبوده، خصوصا قول كسانى كه به يك بعد آن نگريسته و در همان دايره خاص و محدود، دين را تعريف كرده‏اند يا اظهار عجز نموده‏اند. بنابراين با عجز و ناتوانى عقلى از حد و تعريف يك مفهوم يا پديده‏اى، بهترين راه براى تشخيص آن استمداد از طريق الهامات وحيانى است كه قلمرو آن گسترده‏تر از عقل است.**

**قطعا معرفتى كه از اين طريق بدست آيد بسيار كاملتر و روشنتر خواهد بود و اگر شبهاتى در اين زمينه وجود داشته باشد تا حد زيادى مرتفع خواهد شد.**

**به همين دليل به كلام وحى و بيان عالمان واقعى دين و مفسران كلام الهى پرداخته مى‏شود. آنچه كه از آيات قرآن كريم صراحتا بيان شده است اين است كه واقعيت و حقيقت دين همان رويه و مسلكى است كه پيامبر اسلام (ص) بر آن منسلك بوده و در آن مسير ثبات قدم داشتند. يعنى همان سنتى است كه پيامبر(ص) و پيشوايان دينى در زندگى بدان عمل مى‏كردند. بعنوان مثال پيامبر خطاب به مشركان مى‏فرمايند:**

**«دين من اين است كه خدايان شما را نمى‏پرستم و خداى واحد را پرستش مى‏كنم.» (9)**

**و يا خداوند مى‏فرمايد:**

**«هر يك از شما مسلمانان اگر از دين خود برگردد و در همان حال بميرد كافر است‏». (10)**

**از مجموع آيات دين و شريعت، مفسرين چنين تلقى مى‏كنند كه دين همان مجموعه تعاليم و سيره قولى و عملى صاحبان دين براى رسيدن به سعادت دنيا و آخرت را گويند. امام خمينى(ره) و علامه طباطبائى صاحب تفسير الميزان و كثيرى از شاگردان ايشان به اين قول ملتزم شده‏اند. (11) تحليل و تفسير امام خمينى (ره) در اين باب اين است كه دين به مجموعه قوانينى گفته مى‏شود كه در راستاى سعادت دنيا و آخرت انسانها تدوين و تنظيم شده است.**

**ايشان در محدود كردن دين به امور شخصى شديدا مخالفت ورزيده و بيش از آنكه به جنبه فردى دين توجه داشته باشد به ابعاد اجتماعى آن اهتمام دارند و در مقابل آنان كه با تنگ نظرى، دين الهى را مورد تحليل خود قرار مى‏دهند شديدا مى‏تازند و مى‏فرمايند:**

**«دين الهى داراى دستورات جامعى است كه كليه ابعاد مادى و معنوى بشر را شامل مى‏شود تعاليمى كه علاوه بر فنى ساختن انسان در بعد روحانى در ماديات هم او را غنى مى‏سازد.» (12)**

**و در بيانى ديگر مى‏فرمايند:**

**«از دين اسلام و بعثت رسول اكرم (ص) بر داشتهاى مختلفى است چنانچه از انسان هم برداشتهاى مختلفى مى‏باشد هر ديدى محدود به حدود آن كسى است كه آن ديد را دارد. انسان موجودى است محدود، انسان غير متناهى در كمال غير متناهى در جلال و جمال ديد غير متناهى دارد و او مى‏تواند از اسلام و از انسان برداشت صحيح بكند.» (13)**

**در خصوص محدود و محصور نمودن دين، مبناى ايشان اين است كه: نبايد دين را در محدوده دنيا يا آخرت محصور نمود. محدود كردن دين به امور دنيوى صرف يا به امور اخروى هر دو خلاف واقع است. مى‏فرمايند:**

**«محدود كردن هر چه باشد خلاف واقعيت است. نسخه تربيت اسلام كه قرآن باشد نامحدود است نه محدود به عالم طبيعت است و نه محدود به عالم غيب و نه محدود به عالم تجرد است همه چيز است. بنابراين نبايد گمان شود كه اسلام آمده است‏براى اين كه اين دنيا را اداره كند يا آمده است فقط براى اين كه مردم را متوجه آخرت سازد نوع انسان در خسارت است مگر آنان كه در حصار دين و ايمان و تربيت انبياء وارد شوند.» (14)**

**پس تعريف مفهومى دين- نه تعريف ماهوى همان مجموعه قوانين و تعاليمى است كه در باب عقايد، اخلاق و احكام، براى رساندن انسان به سعادت و كمال تدوين گرديده است.**

**حقيقت دين اسلام**

**با توجه به مطالبى كه در باب تعريف دين بيان شده اگر بخواهيم يك تحليل اجمالى از حقيقت دين در قرآن و سنت داشته باشيم به همين مطلب خواهيم رسيد. از جمله آياتى كه درباره نفى شرك و بت پرستى و اثبات توحيد و خدا پرستى در قرآن كريم آمده به نوعى از حقيقت دين سخن گفته‏اند كه همان سوق دادن حيات فردى و اجتماعى انسانها به برترين كمال و سعادت يعنى دست‏يابى به مقام قرب ربوبى و دورى جستن از قلمرو پست مادى مى‏باشد. كلام امام خمينى(ره) اين است كه:**

**«حقيقت دين اسلام اين است كه همه مسائل مربوط به زندگى بشر را و آنچه مربوط به رشد و تربيت انسان و ارزش انسانى مى‏باشد را دار است. اسلام همه چيز را گفته است لكن اشكال بر سر مسلمين است.» (15)**

**ساير مفسران و دين شناسان شبيه همين مطلب را بيان كرده‏اند، صاحب تفسير الميزان در ذيل آيه:**

**(قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمه سواء بيننا و بينكم) (16)**

**مى‏فرمايند:**

**«حقيقت دين عبارتست از تعديل اجتماع انسانى در مسير حياتى آن كه به تبع آن تعديل حياتى فرد هم در آن نهفته است. دين، اجتماع انسانى را در راه فطرت و آفرينش، وارد ساخته و به آن موهبت‏حريت و سعادت فطرى چنانكه مقتضى عدل است مى‏بخشد. همچنين به يك فرد، حريت مطلقه داده در انتقاع بردن از جهات حيات، چنانچه فكر و اراده‏اش او را رهبرى مى‏كند و تا جائى كه ضررى به حيات اجتماع نرساند، آزاد مى‏گذارد.» (17)**

**در واقع انديشه امام خمينى و علامه طباطبائى اين است كه موجب آزادى و حريت و نعمت نيكبختى و سعادت با عمل به دين تضمين شده است و بيرون از حقيقت دين، جز بردگى و بندگى و شقاوت و بدبختى، تحفه ديگرى نيست.**

**«آزادى و حريت انسانى در حدود قانون است دين كشور ما اسلام است آزادى در حدود دين اين است كه به اسلام ضرر نخورد.» (18)**

**همه انبياء و رسولان الهى در راستاى همين هدف دين خود را تشريع و تبيين كرده‏اند. سخن نوح پيامبر(ع) با خدايش اين است كه**

**(رب انهم عصونى واتبعوا من لم يزده ماله و ولده الاخسارا)، خدايا اين قوم، مرا مخالفت كرده و پيروى كسى را كرده‏اند كه مال و فرزندانش جز به زيان و ضررش نيفزود.» (19)**

**و كلام شعيب پيامبر(ع) خطاب به قومش چنين است كه:**

**(انى اريكم بخير و انى اخاف عليكم عذاب يوم محيط) بدرستى كه من مى‏بينم شما را با خير و من مى‏ترسم بر شما از عذاب روزى كه احاطه كننده است. (20)**

**و يا قول حضرت عيسى(ع) خطاب به امتش اين است كه:**

**(ولابين لكم بعض الذى تختلفون فيه فاتقوالله و اطيعون) من آمده‏ام تا بعضى احكامى كه در آن اختلاف داريد براى شما بيان نمايم پس خدا ترس و پرهيزكار شويد و مرا اطاعت كنيد». (21)**

**اگر بخوبى در بيانات انبياى عظام دقت و توجه شود حقيقت دين كه همانا تامين كننده سعادت بشر در دنيا و آخرت و لازمه آن كه عدم اختلاف و عصيان ورزى در قبال تعاليم انبياء است آشكار مى‏گردد.**

**اما آنچه در نصوص و روايات آمده مبين و مفسر آياتى است كه درباره حقيقت دين و هدف بعثت نازل شده‏اند.**

**على(ع) در كلام گهربارش فايده و غايت‏بعثت را چنين تشريح مى‏كنند:**

**«به تحقيق خداوند متعال فرستاد حضرت محمد(ص) را در حالى‏كه ترساننده بود جهانيان را از عذاب الهى و امين بود بر آنچه به او نازل مى‏شد و شما اى گروه عرب در آن هنگام پيرو بدترين كيش بوديد (كه شرك و بت پرستى بود)، در بدترين جايگاه (حجاز) بسر مى‏برديد كه قحطى و فتنه و فساد در آنجا بسيار بود. در زمينهاى سنگلاخ و ميان مارهاى پر زهرى كه از آوازها نمى‏رميدند، مانند اين كه كر بودند اقامت داشتيد، آب لجن سياه را مى‏آشاميديد و غذاى خشن مى‏خورديد و خون يكديگر را مى‏ريختيد. پس به سبب وجود مقدس حضرت رسول اكرم(ص) از آن زندگى بد و فساد عقيده و همه گرفتاريها نجات يافتيد و در ميان مردم دنيا به سيادت و بزرگى مشهور شديد.» (22)**

**بنابراين حقيقت دين از ديدگاه امام خمينى (ره) نشات گرفته از متون دينى است كه همانا سعادت دنيا و آخرت، بهبودى حيات مادى و معنوى و صلاح و آرامش روحى و جسمى همه انسانهاست كه هم صلاح زندگى دنيا را تامين كند و هم آفات كمال آخرت را بزدايد. پس مصالح بندگان در دنيا و آخرت در متن دين نهفته است و بقول شاطبى: «شرايع تنها براى مصالح عاجل و آجل باهم وضع شده است.» (23)**

**با توجه به حقيقت دين و محتواى شريعت الهيه مى‏توان ادعا كرد كه هرگز هماى سعادت در دنيا بر كسى بال نگشوده و سايه نمى‏افكند و مدال حريت و آزادى بر سينه انسانى آويخته نمى‏شود و تاج عزت در دنيا و عقبى بر سر احدى گذاشته نمى‏شود مگر اين‏كه آن شخص در قلمرو دين حركت نموده و مطيع تعاليم آن باشد.**

**پس اين تلقى و برداشت قشرى و سطحى از متون دينى كه آن را بر دو محور خدا و آخرت محصور نمودن و آن همه تعاليم اخلاقى و اجتماعى در امور دنيوى را ناديده انگاشتن، براستى تحليل غلط و نادرستى است. چه اين‏كه اگر بعثت انبياء و تشريع دين، براى هدايت و ارشاد آدميان در نظام زندگى مادى نمى‏بود مفهوم و معنايى براى حيات حاصل نمى‏شد و غرض خلقت‏بى فايده و عبث مى‏نمود و حق آن است كه دنيا، در پرتو دين ارزش و هدف اصلى خود را پيدا مى‏كند و آخرتى سعادتمند در كنار غايتمندى سالم دنيوى تحصيل مى‏شود. به جهت اين كه آخرت، تافته جدا بافته‏اى از دنيا نيست‏بلكه نشئه ظهور و تجلى اعمال آدميان از اين دنياست كه دنيا صورت آن است. در واقع دنيا و آخرت ظاهر و باطن يك واقعيتند.**

**شايد نوك پيكان حمله امام همين مبناى ناصواب را هدف قرار داده كه با ژرف نگرى خاص فرموده‏اند:**

**«اسلام دينى نيست كه براى يك طرف قضيه فكر كرده باشد، اسلام همه اطراف قضايا را بيان كرده است; تمام احكام مربوط به دنيا و مربوط به سياست، مربوط به اجتماع و اقتصاد و تمام قضايايى كه اهل دنيا از آن بى اطلاع هستند. اديان توحيدى آمده‏اند تا هر دو طرف قضيه را نگاه كنند; چنين نيست كه از يك طرف غافل باشد خصوصا اسلام كه از همه اديان بيشتر در اين معنا پافشارى دارد. همه احكامش مخلوط به سياست است; نمازش و حجش و زكاتش; مخلوط به سياست است; اداره مملكت است، خمسش مربوط به اداره مملكت است.» (24)**

**معنى دنيا**

**در ميان علماى اهل لغت‏براى اين كلمه دو معنا شده است. برخى از اهل لغت گفته‏اند: دنيا از ماده دنو به معناى نزديكى است. و عده‏اى گفته‏اند از ريشه دنى است‏به معناى پستى و دنائت. يعنى مرحله نازل و دانى از حقيقت هستى كه غالبا در مقابل آخرت استعمال مى‏شود. مثل: (خسر الدنيا و الاخره) و يا مثل اين قول خداوند كه مى‏فرمايد: (و آتيناه فى الدنيا حسنه و انه فى الاخره لمن الصالحين) (25) و گاهى به معناى اقرب است در مقابل اقصى. مثل: (اذ انتم بالعدوه الدنيا و هم بالعدوه القصوى) و جمع دنيا دنى است. (26)**

**به دنيا دهر هم گفته شده; دهر يعنى مدت عالم از مبدا تا منتهى. مثل: (هل اتى على الانسان حين بما من الدهر) هر چه كه داراى زمان طولانى باشد بدان دهر گفته مى‏شود; بر خلاف زمان كه به مدت كوتاه اطلاق مى‏شود. حاصل كلام علماى اهل لغت اين است كه دنيا، حالات قبل از مرگ و آخرت حالات بعد از مرگ را گويند. (27)**

**حقيقت دنيا**

**هر چند از معناى لغوى واژه دنيا تا حدودى مى‏توان به حقيقت آن پى‏برد اما با توجه به تبيين و توصيف قرآن كريم و روايات از دنيا كه در غالب موارد با دو قيد لهو و لعب و با دو وصف متعارض (مدح و ذم) همراه و قرين است اندكى درك آن را با مشكل مواجه ساخته و چالشى را ميان مفسران و علماى دينى برانگيخته است.**

**در اين كه آيا دنيا، همين زمين و آسمان و بيابانها و نظام طبيعت است؟ يا اين مخلوقات از حقايق نظام هستى و آيات حق بوده و مقصود از دنيا همان اعتباريات و امور قرار دادى ما انسانهاست; و در واقع دنيا غير از نظام طبيعت است؟**

**برخى حقيقت دنيا را در امور تكوينى آن دانسته و برخى ديگر از عالمان دينى علاوه بر تكوينيات، امور اعتبارى و قراردادى را هم جزء حقيقت دنيا به شمار آورده‏اند.**

**پذيرش و قبول هر يك از اين دو قول توابع و لوازمى دارد كه شايد مناقشاتى را بر انگيزد. بعنوان مثال اگر بپذيريم كه حقيقت دنيا همان بيابانها و آسمانها و زمين است در تفسير آيه (و ما خلقنا السماء و الارض و ما بينهما لاعبين) (28) يا آيه (و ما الحياه الدنيا الالعب و لهو) (29)**

**بايد ملتزم شويم به اين كه خداوند متعال براى بشر بازيچه آفريد و ذات حق، خالق لهو و لعب بوده، ماهيت و حقيقت دنيا را براى بازيگرى انسانها پديد آورد. و اگر بخواهيم خلاف اين قول را در مثل اين آيات، بپذيريم كه در جهت مخالف عقيده فوق باشد بازهم لوازمى بدنبال دارد كه پذيرش آن آسان نيست.**

**بدان جهت كه در معناى دنيا و حقيقت آن ابهام وجود دارد جمع اين دو قول را با مشكل مواجه ساخته است و شايد بتوان گفت كه تا حدودى شبهات و خلطهاى وارده به همين نكته برمى‏گردد، با اذعان به اين مطلب كه در حقيقت دنيا ابهام وجود دارد ادعاى ما اين است كه گره اين ابهام با توجه عميق و تامل دقيق در كلام شارحان واقعى دين كه تلاش كرده‏اند تا قرآن را با قرآن يا با نصوص معتبره تفسير نمايند گشوده خواهد شد.**

**حقيقت دنيا از ديدگاه مفسران**

**نظر علامه طباطبائى اين است كه «دنيا بازيچه است و زندگى دنيا منحصر در لهو و لعب است و خداوند با كلمه «هذه‏» كه فرمود (و ما هذه الحياه الدنيا الا لهو و لعب) (30) آن را تحقير كرده است و كلمه «لاعب‏» در آيه 16 سوره انبياء به معناى بازيگر بودن خداوند نيست‏بلكه به معناى خالق لعب بودن است.**

**ايشان بعد از تعريف دو واژه لهو و لعب (لهو يعنى كار بيهود كه انسان را از كار مفيد و مهم باز دارد و به خود مشغول مى‏سازد و لعب كارهاى منظمى كه در عين بى‏فايده بودن انجام مى‏گيرد.) مى‏فرمايند:**

**«زندگى دنيا همانطور كه به اعتبارى لهو است‏به اعتبار اين كه براى خود، قواعدى دارد لعب نيز هست‏براى اين كه فانى و زودگذر است همچنان‏كه بازيها اينطورند. عده‏اى بچه با حرص و شور و هيجان عجيبى يك بازى را آغاز مى‏كنند و خيلى زود هم خسته شده و از هم جدا مى‏شوند. و همانطور كه بچه‏ها بر سر بازى داد و فرياد راه مى‏اندازند و پنجه به روى هم مى‏كشند با اين كه مورد نزاع آنها، جز خيالاتى موهوم نيست. مردم عادى نيز بر سر بازيچه دنيا، با يكديگر مى‏جنگند و حالت چند سگى را كه بر جيفه‏اى به يكديگر مى‏غرند درگير مى‏شوند. با اين‏كه آنچه بر سر آن تكالب مى‏كنند از قبيل اموال و همسران و فرزندان و مناصب و مقامها و رياستها و غيره، چيزى جز اوهام نيستند. و اينها را مالك نمى‏شوند مگر در ظرف وهم و خيال. به خلاف زندگى آخرت كه انسان در آن عالم به كمالات واقعى كه خود از راه ايمان و عمل صالح كسب كرده زندگى مى‏كند و سرگرمى و لهو و لعب در آن راه ندارد. لذتى كه با الم آميخته نيست; سعادت و نيكبختى كه شقاوت در پى ندارد.» (31)**

**در پاسخ اين پرسش كه آيا لهو و لعب از خدا سر مى‏زند يا خير؟ مى‏فرمايند:**

**«لهو كردن خدا با چيزى از مخلوقات خود محال است.**

**زيرا لهو صورت نمى‏گيرد مگر از كسى كه لهو، حاجتى از او را بر طرف نمايد. پس لهو از چيزهايى است كه در غير اثر مى‏گذارد و معنى ندارد كه چيزى در خداى تعالى موثر باشد و او به چيزى محتاج شود. بنابراين اگر فرض كنيم كه سرگرمى براى خدا جايز باشد بايد با چيزى باشد كه غير خودش باشد و مخلوقات او از آنجا كه فعل اويند و از ذات او صادر و خارج مى‏شوند غير او بوده و نمى‏شود همبازى يا بازيچه او باشند بلكه بايد چيزى باشد كه از ذات او صادر نشده باشد و چنين چيزى وجود ندارد پس خدا، لهو ندارد.» (32)**

**ملخص كلام علامه در تفسير آيات مربوط به دنيا اين است كه دنيا بازيچه است و متاعى است كه با آن تمتع مى‏شود خداوند خالق و آفريننده لهو و لعب است اما لاعب و بازيگر نيست. هر چند كه خود، بازى كننده صحنه بازى نيست ولى وسيله و اسباب بازى را براى كودكان دنيا خلق كرد. ايجاد و خلق اسباب بازى حكيمانه است نه بازى با كودكان كه از حكمت‏بدور است. (33)**

**چنين ديدگاهى از حقيقت دنيا مورد پذيرش امام خمينى (ره) و برخى از شاگردان علامه واقع نشده است. يكى از شاگردان علامه در نقد اين نظر مى‏فرمايند:**

**«اين جواب علامه پاسخ خوبى است اما بايد گفت كه آيا اين كه دنيا لهو و لعب است همان نظام تكوين و مخلوق خداوند تعالى مراد است، يعنى آيا خداوند واقعا بازيچه آفريد تا گفته شود بازى كودكان دنيا با بازيچه حكمت است‏يا خير؟ قرآن وقتى كه مى‏خواهد دنيا را تبيين كند آن را به فصول چهارگانه مثل مى‏زند.**

**«بدانيد كه زندگى دنيا، بازيچه و لهو و زينت و تفاخر بين شما و تكاثر در اموال و اولاد مثل آن بارانى است كه كفار از رويش گياهانش به تعجب در آيند و گياهان وقتى به انتهاى رشد رسيدند به زردى گرائيده خشك شوند و در آخرت عذاب شديدى است‏». (34)**

**اين گونه تعاريف، تعريف به تمثيل است نه تعريف حقيقى، دنيا آسمان و زمين و بيابانها نيستند بلكه اينها تكوينيات و آيات حق و مسبحات خدايند». (35)**

**اينها بازيچه نيستند بلكه خداوند دنيا را براساس معادلات رياضى خلق نمود كه حقايق هستى‏اند نه بازيچه. وقتى اين موارد خارج شد مى‏ماند اعتباريات دنيا و آنچه كه جنبه حقيقى ندارند. حيات دنيا، حيات انسانها، پرندگان و حيوانات بازيچه نيست‏بلكه دلبستگى به دنيا و اعتباريات دنيا لهو است. پس اين كه علامه فرمودند درختها و آسمانها و زمين بازيچه‏اند براى كودكان دنيا خلق كرده تا به هدف كه همان معارف الهى است‏برسند و خدا خود بازى كننده نيست‏بلكه وسيله بازى را براى انسانها آفريد و اين فعل خدا از روى حكمت‏بوده است; اگر چه جواب خوبى مى‏باشد ولى تام نيست چون اينها تخصصا خارجند چه اين كه اگر نفس دنيا لهو و لعب باشد حسنه و سيئه و ثواب و عقاب معنى نخواهد داشت. (36)**

**ظاهرا ديدگاه امام خمينى (ره) با اين نظر علامه هماهنگ نيست و آنچه را كه ايشان مى‏فرمايند خلاف تفسيرى است كه علامه ارائه مى‏نمايند. چون از نظر امام آنچه كه مذموم است تعلق و وابستگى به دنياست اما تكوينيات نظام هستى، مظاهر و آيات و تجليات حقند.**

**«دنياى هر كس، همان آمال اوست، دنيا همان است كه پيش شما است، خود شما وقتى توجه به نفستان داريد خودتان دنيائيد اما از شمس و قمر و طبيعت هيچ تكذيب نشده است از اينها تعريف شده است; اينها مظاهر خدا است.» (37)**

**«دنيا فى نفسه مذموم نيست و دورى از كمال نمى‏آورد بلكه آن علايقى كه در انسان پديد مى‏آيد موجب دورى انسان از خدا مى‏گردد. آنچه انسان را گرفتار مى‏كند علاقه است.» (38)**

**فخر رازى در تفسير آيات دنيا، تلاش و كوشش بسيارى نموده تا توجيه درستى از حقيقت دنيا بدست دهد ولى از ظاهر كلامش پيداست كه توفيق چندانى نداشته است. او مى‏گويد:**

**«در اين آيات چند مساله است. منكرين قيامت، تمايل و رغبتى زياد به دنيا داشتند خداوند از پستى و خست آن فرمود. پس نفس دنيا مذموم نيست.»**

**و در وجه نامگذارى دنيا به لهو و لعب چند وجه را بيان مى‏كنند كه با صدر كلام ايشان ناهماهنگ است او مى‏گويد:**

**«زمان لهو و لعب كوتاه و سريع الزوال است و مدت زندگى در دنيا هم چنين است. لهو و لعب در بيشتر موارد منجر به عمل زشت مى‏گردد لذات دنيا نيز چنين است. لهو و لعب با غرور به ظواهر امر حاصل مى‏شود و اگر به حقايق توجه شود چنين نيست. بنابر اين لذات دنيوى لهو و لعب است و حقيقتى ندارند و اگر به احوال دنيا و آخرت توجه شود معلوم مى‏گردد كه خيرات دنيا، جز به حكم شهوت نيست، و حقيقتى براى اين شهوات در واقع نمى‏باشد. پس سعادات دنيوى همراه اين عيوب هستند ولى سعادتهاى اخروى مبراء از اين عيوبند.» (39)**

**مرحوم فيض كاشانى در تفسير آيه 16 سوره انبياء و آيه 20 سوره حديد مى‏فرمايند:**

**«خداوند! آسمان و زمين را با نظم خاص آفريد تا بشر براى ادامه حيات خويش و رسيدن به كمال، زندگى خود را بر اساس آن تنظيم نمايد و مقصود خداوند از تحقير دنيا در سوره حديد، پستى امور دنيوى است كه مردم چون كودكان با آن مشغول شده و از اصل و حقيقت‏سعادت باز مى‏مانند.» (40)**

**آنچه كه از اقوال و نظرات مفسران و انديشمندان دينى درباره حقيقت دنيا مى‏توان استفاده كرد دو نكته بسيار مهم است كه توجه به آن دو نكته مى‏تواند ما را در فهم حقيقت دنيا كمك نمايد.**

**«يكى اينكه بگوئيم دنيا داراى معانى متعدد بوده، و بر چند مفهوم قابل اطلاق است‏يعنى همانند لفظ «ولى‏» كه به معناى حب و دوستى، سرپرستى، نزديكى و قرب بين دو شيئى و معانى ديگر مى‏آيد، دنيا نيز مشترك لفظى است. گاهى دنيا گفته مى‏شود كه مقصود از آن حيات دنياست. و گاهى مراد از آن اموال و درهم و دينار است و در برخى موارد معناى بهره‏مندى از لذتهاى دنيوى از آن اراده مى‏شود. و معانى ديگر كه همه اين مفاهيم در لفظ دنيا مشتركند.» (41)**

**و نكته ديگر اينكه گفته شود كلمه دنيا با توجه به معانى متعددش بصورت حقيقت و مجاز است نه اشتراك در لفظ. در صورت فوق لازم مى‏آيد كه براى دنيا فى حد نفسه، حقيقتى قائل شده و بقيه معانى آن را مجاز فرض نمائيم. يعنى بگوئيم دنيا و حقيقت آن عبارت است از زمين و آسمانها و آنچه ما بين آنها از معادن و نباتات و گياهان و حيوانات وجود دارد كه براى تحصيل سعادت و كمال آفريده شده‏اند. و اما نوع نگرش و علاقه انسان به آن، دنيا را از معنى حقيقى‏اش جدا و خارج مى‏كند. (42) و چون از حقيقت‏خود جدا شد متصف به ذم مى‏گردد.**

**اين دو قول درباره حقيقت دنيا مطرح است كه برخى حقيقت دنيا را همان تكوينيات و مخلوقات آن گرفته‏اند كه مورد مدح واقع شده و اعتباريات آن را جزء حقيقت دنيا نمى‏دانند. آنچه را كه شارح مدح كرده است مربوط به تكوينيات نظام هستى است و آنچه مورد مذمت واقع شده به اعتباريات آن راجع است. و عده‏اى ديگر هيچ حقيقتى براى دنيا قائل نيستند نه تنها امور اعتبارى دنيا موقت و زودگذر است‏بلكه امور تكوينى آن نيز موقت‏بوده و صرفا از باب تهيؤ براى وصول به كمال انسانها آفريده شدند.**

**از ميان دو قول مزبور آنچه كه با افكار عامه مردم نزديكتر است معناى اول است و ظاهر آيات و روايات مؤيد همين معناست هر چند كه قول دوم، تفسير عرفانى از دنيا بوده و اوحدى از بزرگان و اولياى حق به آن گرايش دارند ولى از آن حيث كه مخاطب شارع، عامه مردمند نه خواص. لذا قول اول با ظاهر آيات و روايات تطابق بيشترى دارد.**

**نظر و انديشه امام خمينى (ص) بر اين امر مبتنى است كه نبايد از دنيا معنايى بدست داد كه خارج از ادراك عامه مردم باشد. هنر يك عالم دينى آن است كه در حد عقول انسانها مطلب را به آنها تفهيم نمايد. در طول تاريخ شايد بيشترين افراط و تفريط در اين موضوع از جانب عارفان و عالمان دينى صورت گرفته باشد. لذا با اين كه خود، فيلسوف و عارف و مفسر به معناى واقعى كلمه بوده‏اند ولى شديدترين انتقاد را از آنان مطرح مى‏كنند و مى‏فرمايند:**

**«بسيارى از زمانها بر ما گذشت كه يك طايفه‏اى از فيلسوف و عارف متكلم و امثال ذلك كه دنبال همان جهات معنوى بودند اينها معنويات را گرفتند و ما عداى خود را تخطئه نموده و آنان را قشرى به حساب آوردند بلكه وقتى دنبال تفسير قرآن رفتند اكثر آيات را به جهات عرفانى و فلسفى و معنوى برگرداندند و به كلى از حيات دنيايى و جهاتى كه در اين جا به آن احتياج است و تربيتهايى كه در اينجا بايد بشود غفلت نمودند به حسب اختلاف مسلكشان رفتند به دنبال همان معانى بالاتر از ادراك عامه مردم. اينها مى‏خواستند همه چيز را به معنويات و ماوراى طبيعت‏برگردانند. در مقابل اين افراط كارى‏ها، اخيرا اشخاصى پيدا شدند نويسنده‏هايى كه متدين و مومنند و خدمتگزارند چنانچه آنها هم خوب بودند. فقها و متكلمين و فلاسفه همه مى‏خواستند به اسلام خدمت كنند حالا اين عده از نويسنده‏ها آيات قرآن را بر عكس فلاسفه و عرفا به ماديات بر مى‏گردانند.» (43)**

**نوع نگرش انسان به دنيا**

**توجه و دقت كافى به كلام بارى و بيانات متعالى معصومين (ع) اين مطلب را به اثبات مى‏رساند كه متن نظام هستى و حقيقت دنيا، مورد لعن و طعن، واقع نشده علاوه بر اينكه متعارض بودن آيات و روايات درباره دنيا، خود دليل مستقلى است‏براين كه، مراد از آن همه مذمت‏ها، ناظر به نوع نگرش منفى به دنياست نه اينكه دنيا از جهت دنيا بودنش، مذموم شارع بوده باشد; زيرا در بسيارى از روايات آمده كه:**

**«دنيا مصلاى ملائكه و محل تردد فرشتگان; مسجد مؤمنان و معبد دوستان خدا; توشه بينايان و دار البلاغ مى‏باشد». (44)**

**و در عين اين مدحها، مذمتهايى هم شده است كه به تعابير متعدد در متون دينى و جوامع روائى ما به عنوان متاع غرور، (45) متاع قليل، (46) زندان مؤمن، گذرگاه و دارممر، (47) دار مجاز، (47) محل معصيت‏بندگان خدا، (49) پايگاه جمع آورى اموال و بالاخره به عنوان مزبله ميته‏ها، (51) آمده است. اين تعابير متعارض شاهد و قرينه ديگرى است‏بر اين مدعا كه تمامى مدح و ذمها به نحوه برخورد آدميان به دنيا مربوط مى‏شود و حقيقت دنيا، از آن حيث كه مخلوق و فعل الهى است همه جهات آن خير محض مى‏باشد. و اين نوع بر خورد آدميان است كه يا جنبه خير و حقيقت‏بودن آن را رعايت نموده و دنيا را با نگاه دنيويش كه گذرگاهى براى وصول به لقاء الهى است مى‏نگرند و يا اينكه با ديده ابديت و جايگاهى براى جاودانه ماندن و كاميابى از همه لذائذ مادى با آن بر خورد، مى‏نمايند. بنابراين آنچه كه در مذمت دنيا گفته شد به حقيقت دنيا كه تكوينيات آن باشد، راجع نيست‏بلكه تمام روايات و آيات در باب نكوهش دنيا ناظر به اين است كه آدمى از حقيقت آن روى گردانده و همه همت‏خويش را به ظواهر آن محدود كرده است‏به همين خاطر با حرص و ولع بدنبال جمع مال و لذائذ دنيايى و شهوت رانى مشغول شده است، تصورشان اين است كه به موكب زيبايى دست‏يافتند غافل از اينكه نفس گرانبها و وجود ارزشمند خويش را با دنيا به ثمن بخس بيع نموده و خويشتن را مركب دنيا قرار داده است.**

**داستان اين گونه از انسانها به تعبير مولوى شبيه داستان كسانى است كه وقتى ظواهر زيباى هر چيزى را مى‏بينند احساساتشان بر آشفته شده و با دلباختگى تسليم آن مى‏شوند، و اما بعد از مدتى كه به عقل آمدند مى‏فهمند كه آنچه را از دور آب زلال و صاف مى‏پنداشتند، سرابى بيش نبود و يا او را كه نو عروس مشاهده مى‏كردند چاپلوس بود و حال كه بدام آن گرفتار آمدند بايد نيشهاى او را تحمل نمايند. همين مطلب را مولوى چنين به نظم درآورده است.**

**مى‏نمايد در نظر از دور آب**

**چون روى نزديك آن، باشد سراب**

**گنده پيراست او و از بس چاپلوس**

**خويش را جلوه دهد چون نو عروس**

**هين مشو مغرور آن گلگونه‏اش**

**نيش نوش آلوده او را بچش**

**آشكارا دادن به پنهان دام او**

**خوش نمايد ز اولت انعام او (52)**

**بنابراين موضع دين درباره دنيا بسيار روشن است و كسى كه با اسلام آشنا باشد و با متون دينى در ارتباط باشد مى‏فهمد كه اسلام كاملترين بينش را به انسان اعطا مى‏كند و عمل به دستورات آن مى‏تواند ضامن سعادت دنيا و آخرت باشد و اين كه تصور شود تعاليم دينى نسبت‏به دنياى مردم بى اعتنا است تصور نا صوابى است.**

**ادله قائلين جدائى دين و دنيا**

**بدون هيچ پيش داورى و قضاوت قبلى و يا ذكر مقدمه‏اى براى ايجاد ذهنيت و تخريب اذهان، دلايل قائلين را بيان مى‏كنيم.**

**1- وقتى كه هدف دين اصلاح و بهبودى دنيا توام با آخرت قرار گيرد توحيد و وحدانيت الهى مبدل به شرك مى‏گردد. چون ديانت و ديندارى مردم از خاصيت و اصالت مى‏افتد. بهترين نمونه براى اثبات مدعا جريان رنسانس و تجربه تلخ تمدن اروپا و امريكاست كه كار ديندارى از جوامع متمدن غرب رخت‏بر بسته و به جاى دين و عواطف معنوى سود جويى مادى حاكم گرديد. و نيز در جمهورى اسلامى شعار دين و دنيا تا سر حد تعطيل توحيد پيش رفت. (53)**

**2- چون اديان الهى و مكاتب توحيدى براى جوابگويى به همه مسائل علمى و مشكلات دنيايى نازل نشده‏اند اگر بخواهيم دين را حاكم كنيم و اين گونه القاء نمائيم كه دين جوابگوى همه دردهاست اين افكار موجب انصراف مردم از دين مى‏شود. و...**

**3- در صورت پيوند دين و دنيا دين تحت‏الشعاع مطامع دنيايى رهبران دينى قرار مى‏گيرد چنانچه در زمان خلفاى عباسى و عثمانى، علماء و فقهاى تسنن، خليفه را مصداق زنده اولو الامر دانسته. در ظاهر، خدا و اسلام فرمانروا بود ولى عملا دين از دولت فرمان مى‏گرفت. در غرب اين چنين بود و بايد درباره نظام مقدس جمهورى اسلامى بعدا قضاوت كنيم.**

**4- اساس دعوت انبياء بر محبت و معرفت‏بنا شده ولى كار دولتهامقابله با دزدان و دشمنان و راهزنان امنيت است و اين عمل جز با زبان تند و تلخ پيش نمى‏رود بنابراين حاكميت دين موجب مى‏شود كه دين ابزارى شيطانى گردد تا وسيله هدايت.**

**5- دين براى دنيا يا ترك دنيا بخاطر دين، دو حالت افراط و تفريط در دين است و در واقع دو روى يك سكه‏اند كه در ضرابخانه شيطان قالب خورده‏اند و دين هر دو را شديدا رد مى‏كند.**

**6- اعتقاد به اينكه دنيا جز مزرعه‏اى براى آخرت نيست و انبياء خبر دهندگان قيامت و آخرت بوده‏اند ضرورتى است كه موجب بقاى دين و دنيا و سلامت اجتماع بشرى در اين روزگار سراسر رنج و ملال مى‏شود. (54)**

**7- اگر دين در اداره دنيا و حكومت و سياست دخالت نمايد موجب مى‏شود كه قداست از دين دور گردد و در واقع دين مقدس را با سياست غير مقدس آميختن آب در هاون كوبيدن است. (55)**

**8- وظيفه پيامبران تحريك حس نفع پرستى بوده آنان يك عده مبشرين و منذرين بوده‏اند. يعنى پيامبران جزانذار و تبشير وظيفه ديگرى نداشتند. (56)**

**9- هيچ دليل عقلى و شرعى وجود ندارد كه دين هم دنياى متدينين را آباد نمايد و هم آخرتشان را. (57)**

**10- دين اگر چه كامل است ولى جامع نيست و تصور اين كه دين به صورت جامع همه مسائل را طرح و حل كرده باشد تصور نادرستى است. (58)**

**11- آنچه را پيامبران از يك مبدا فوق بشريت‏با هدفى به كلى جدا از لذائذ دنيا مطرح كرده‏اند، امروز بشر خود پرست مادى (ولى خود پرست روشن بين) به آنجا مى‏رسد; روشن دل و روشن بين در يك نقطه به هم مى‏رسند; ديده بينا آن را مى‏بيند كه دل پاك از روز اول خواسته بود. (59)**

**12- سعادت زندگى دنيا محدود به اعتقاد به خدا و ترس از جهنم نيست. ممكن است جامعه‏اى بدون اين، صاحب مكارم اخلاق و خوشبخت‏شود. بشر روى دانش و كوشش و به پاى خود راه سعادت در زندگى را يافته است و اين راه سعادت تصادفا همان است كه انبياء نشان داده بودند. (60)**

**دلايل ارتباط دين و دنيا**

**اگر دين را به معناى مجموعه احكام و تعاليم محكى از اراده الهى كه بر پيامبران و انبياء نازل شده بگيريم، نه فهم برخى از دينداران يا آنچه كه خود مى‏پنداريم و نيز شموليت احكام آن را پذيرا باشيم و دنيا را در حيات مادى محصور و محدود ننموده بلكه مقدمه آخرت بشمار آوريم، شايد بتوان به عمق ارتباط آن دو، شناخت‏حاصل نمود. پس در فهم اين ارتباط تصور چند پيش فرض لازم است كه به نحو اجمال بيان مى‏كنيم.**

**1- ارائه معناى صحيح از دين كه داراى حد مشترك، براى پيروان يك دين يا اديان مختلف بوده باشد. مثل تعريف فوق يا نظير آن، نه اين كه به معناى مبهمى گرفته شود كه شامل تعاليم غير الهى و مكاتب مادى نيز بشود، مثل اين كه گفته شود. «دين به معناى آگاهى از امور متعالى و مقدس و يا احساس اتكاء مطلق‏». (61) كه معرق‏ف اخفى از معرف است.**

**2- درك و تصور صحيح از نقش آفرينى دين در تمام ابعاد حيات فردى و اجتماعى، اعم از جنبه‏هاى مادى و معنوى و آگاهى و معرفت‏حقيقى به اينكه، واضع و شارع آن از تمام نيازهاى بشر شناخت كامل داشته و با توجه به آن احتياجات، دين را تشريع نموده است.**

**3- معرفت‏حقيقى‏از دنيا و اعتقاد به‏اين كه ظواهر دنيا اعتبارى است و باطن آن،حقيقى و ظاهر شدنى، نه اين كه دنيا را در ظاهر آن خلاصه كرده و از حقيقتش غافل بود. چنانچه تصور باطل بسيارى از انسانها در قبال دنيا همين است. (يعلمون ظاهرا من الحياه الدنيا و هم عن الاخره هم غافلون) «يعنى فهم و درك ايشان به ظاهر حيات دنياست در حاليكه از آخرت و باطن دنيا بى خبرند.» (62)**

**4- آخرت تابع اعمال دنيوى انسان است و رهيافتهاى دينى براى سعادت و كمال دنيا و آخرت هر دو مباشد و نيز برداشتهاى افراطى و تفريطى صوفيان و دنيامداران از دنيا و آخرت تلقى ناصوابى است.**

**5- آخرين نكته جدا كردن حقيقت دين كه ماخوذ از متون دينى است‏با مبانى فكرى برخى از دين شناسان و يا عملكرد برخى از متديننان مى‏باشد.**

**با چنين بصيرت و بينشى مى‏توان هم از دنيايى شدن دين و پوشش قراردادن آن براى هر عمل شنيع و زشتى دورى كرد و هم از اعتقاد به خارج نمودن دين از امور دنيوى و مادى (سكولاريزيسيون) فاصله گرفت.**

**حال با توجه به بيان اين مقدمات و پيش فرضها مى‏توان موضوع را در عرصه تحليل و بررسى قرار داد. بنظر مى‏رسد كه قائلين به تئورى جدايى دين و دنيا درك درست و كاملى از مفهوم دين و دنيا نداشته باشند و از ظاهر كلامشان پيدا است كه افكار و عقايد آنان متاثر از قرآن و سنت نيست‏بلكه با مقدمات غلط به اين نتيجه دست‏يافتند.**

**دلايلى كه آنان (منكرين) اقامه كرده‏اند هيچ پايه و اساس عقلى و منطقى ندارد و آنقدر واضح البطلان است كه نيازى به رد منطقى آنها نيست ولى به خاطر روشن شدن مطلب به چند نكته بعنوان شاهد - نه بعنوان دليل و برهان- اشاره مى‏شود.**

**1- هر عقل سليمى حكم مى‏كند به اين كه نه دنياى بدون دين دنياى كاملى است و نه دين بدون دنياارزش و مفهوم خواهد داشت. چون همين دنياى مادى است كه مجراى احكام و تعاليم دين است و اگر حقانيت دين را امرى مسلم گرفته باشيم چگونه مى‏توان پذيرفت كه محملى براى اجراى تعاليم حقه وجود نداشته باشد، مگر اين كه قائل به حقانيت آن در مقام انشاء باشيم كه هيچ يك از عقلا بدان ملتزم نيستند. چون هيچ عقلى حكم نمى‏كند كه همه مقررات الهى را خداوند بحق انشاء كرده ولى محل حقى و جايگاهى براى اجراى آن بر بندگان منظور نكرده باشد.**

**2- احكام و تعاليم و اخلاقيات و عقايد دين داراى دو جنبه فردى و اجتماعى است كه در واقع براى اصلاح شووءنات انسانها نازل شده و حفظ قداست دينى منوط به عمل كردن آن احكام و تطبيق رفتارهاى فردى و اجتماعى به اخلاقيات آن و سوق دادن افكار و جهت دهى عقايد به اعتقادات دينى مى‏باشد و جز اين هر چه باشد غير دينى و تنزل دادن قداست دين است.**

**3- آنچه كه انبياء و رسولان الهى به بشر آموزش مى‏دادند و در آن بذل مساعى داشتند اين بود كه اعمال بندگان را رنگ و صبغه دينى ببخشند و تفهيم اين مطلب كه اعمال بندگان بدون اعتقاد و ايمان به خدا و قيامت‏بى ارزش و تمام تكامل در وجهه الهى آن نهفته است. (اليه يصعد الكلم الطيب و العمل الصالح يرفعه) (63)**

**و درباره تاثير و تاثر اعمال بندگان در عالم طبيعت و جامعه انسانى خداوند فرمود: «همانا اگر اهل قريه ايمان مى‏آوردند و تقوى پيشه مى‏كردند هر آينه باز مى‏كرديم به روى آنان درهايى از بركات آسمان و زمين را، ولى آنها انبياء را تكذيب كردند و به همين جهت آنان را به آن جرائمى كه براى خود كسب كرده بودند اخذ كرديم‏». (64) در آيات ديگر هم به اين نكته اشاره رفته است كه صلاح و فساد جامعه بشرى و سعادت و شقاوت ايشان را باز تاب و انعكاس اعمال و عقايد آنها بر مى‏شمارد. (65)**

**پاسخ امام خمينى (ره) در مقابل اين افكار انحرافى از دين چنين است:**

**«دين احكام معنوى دارد و بسيارى از احكامش سياسى است، دين از سياست جدا نيست البته در اذهان بسيارى از اهل علم و بيشتر مقدسين اين است كه اسلام به سياست چه كار دارد. اسلام و سياست جداست. دين على حده است; سياست على حده، اينها اسلام را نشناخته‏اند.**

**مگر سياست چيست روابط بين حاكم و ملت، اسلام احكام سياسى‏اش بيشتر از احكام عبادى است. اسلام در مقابل ظلمه ايستاده است، حكم به قتال داده; حكم به كشتن داده در مقابل كفار و اين احكام بايد اجرا شود.» (66)**

**چقدر مغالطه‏آميز است‏سخن كسى كه بگويد اساس اسلام بر محبت و معرفت است ولى كار حكومت مقابله با سارقان و دشمنان امنيت، و اين دو با هم منافات دارند.**

**مگر نشان محبت و رافت اين است كه انسان ظلم ديگران نسبت‏به خود و دين و ايمانش را بپذيرد؟ و سر تسليم در مقابل اهانت ديگران فرود آورد؟ مگر پيامبر اسلام(ص) و ساير اولياى الهى اسوه محبت نبودند پس چرا با دشمنان دين مقابله مى‏كردند؟ چنين نبود كه پيامبران آمده باشند تا پيام الهى را ابلاغ نمايند و كارى به اجراى آن نداشته باشند. امام خمينى(ره) مى‏فرمايند:**

**«اين سخنان با مبناى اسلام و معتقدات اوليه ما مخالف است چون در هيچ اجتماعى جعل قانون به تنهايى سعادت نمى‏آورد بلكه بايد بعد از تشريع قانون، قوه مجريه‏اى بوجود آيد. در يك تشريع اگر قوه مجريه نباشد نقص وارد است. به همين جهت اسلام همان طور كه جعل قوانين كرده است قوه مجريه قرار داده، ولى امر، متصدى قوه مجريه است. در زمان رسول اكرم (ص) اين طور نبود كه فقط قانون را بيان و ابلاغ كنند بلكه آن را اجراء مى‏كردند. رسول الله (ص) مجرى قانون بود مثلا قوانين جزايى را اجرا مى‏كرد. دست‏سارق را مى‏بريد، حد مى‏زد، رجم مى‏كرد خليفه براى همين امور است.» (67)**

**پس اسلام كاملترين برنامه را در حيات فردى و اجتماعى ارائه داده و كمترين نقص در آن راه ندارد چنانچه اگر مسلمانان نتوانند با درايت و تدبير، برنامه زندگى را از آن تحصيل نمايند بايد ضعف را در قابليت قابل بدانند نه فاعليت فاعل. اگر ما نتوانيم افكار و انديشه خود را ارتقاء بخشيده و يا در عمل به تعاليم آن ضعيف باشيم چرا نقص را در دين دانسته و آن را در اداره دنياى بشرى ناقص بدانيم.**

**بنابراين دين را به هر بهانه‏اى از صحنه زندگى فردى و اجتماعى خارج كردن به معناى نقص در دين بشمار آمده كه اين عقيده با صريح قول خداوند در قرآن در تناقض است كه فرمود: (اليوم اكملت لكم دينكم و...).**

**منشا پيدايش تفكر جدايى دين و دنيا**

**اين فكر كه از زمان رنسانس در اروپا شكل گرفته طولى نكشيد كه بر افكار و عقايد غالب دانشمندان غرب سايه افكنده و تا حدودى رشحات آن در اذهان انديشمندان مسلمان تسرى پيدا نمود.**

**در طول تاريخ اسلام ابتلا به اين عقايد وهمى با اشكال مختلف مطرح بود و غالبا از جانب افرادى حمايت مى‏شد كه يا اطلاع كافى و تسلط كامل از متون دينى نداشته و يا با اغراض سياسى، ميدان‏دار عرصه فرهنگى دشمنان دين مى‏شدند.**

**واژه «سكولار» تعبيرى است كه از قرن هفدهم ميلادى به بعد در ميان دانشمندان غرب، همراه با نهضت اصلاح دينى رايج گرديد و معمولا به معناى تفكيك و جدايى بين مفاهيم مقدس دينى با امور دنيوى تلقى مى‏شود. (68)**

**اين اصطلاح در ميان مسيحيت، بيشتر به معناى تقدس زدايى، مسيحيت زدايى، علمانى كردن و غير روحانى نمودن، خارج نمودن عملكردهاى دينى در نظام اجتماعى، طرد مفاهيم ماوراء الطبيعى و در يك كلام به معناى جدايى دين از دنيا بكار مى‏رود. اين معنى با مفهومى كه برخى تصور كرده‏اند كه سكولاريزم يعنى «اصالت دنيا» شايد متفاوت باشد.**

**مبناى اين تفكر كه بر اثر تحكم و سخت گيريهاى غير منطقى آباء كليسا در اروپا بوجود آمد قطعا نمى‏تواند براى همه جوامع دينى و براى همه اديان درست‏باشد.**

**پيدايش عقيده جدايى دين و دنيا، در مسيحيت‏بيش از آنكه علل بيرون دينى داشته باشد عناصر و عوامل درون دينى در پديد آمدن آن نقش موثرى داشته‏اند. مهمترين عوامل عبارتند از:**

**الف- تحريف شريعت مسيح و جايگزينى دستورات غير دينى بجاى فرامين الهى كه كلام ارباب كليسا، كلام الهى تلقى مى‏شد و سيره ايشان حتى انحرافات اخلاقى آنان به منزله سيره پيامبران الهى محسوب مى‏گرديد.**

**ب- اطاعت محض و بى چون و چراى جامعه از روحانيون مذهبى و رشد دادن جنبه‏هاى تقليدى مردم.**

**و عوامل برون دينى آن عبارتست از:**

**الف- شرايط خاص فرهنگى و سياسى در غرب كه دين را ابزار و سپرى براى‏غلبه ديگران و حفظ موقعيت‏سياسى خويش قرار داده و مخالفين خود را معاندين خدا و دين قلمداد نموده و همه كارها را بنام دين توجيه مى‏كردند.**

**ب- تاليف آثار و تكثير كتب ضد دينى بعنوان ريشه گرايى جديد كه مسيحيت را به گونه‏اى معرفى نمايند تا براى انسان متجدد غير دينى بهتر پذيرفته شود.**

**كالين براون مى‏گويد:**

**«ريشه گرايى جديد كه در قرن نوزده شروع شده در دهه 1960 در بريتانيا و امريكاى شمالى تا حدى تجديد حيات يافت كه در واقع نهضتى معترضانه نسبت‏به مسيحيت است.**

**نويسندگانى براى تبليغ آن آثارى را تاليف نمودند كه مهمترين آن كتاب «مسيحيت غير دينى‏» به قلم پروفسور رونالد جورج اسميت در انگلستان و كتاب «مسيحيت دنيوى‏» اثر پال وان و كتابهايى از مكتب «مرگ خدا» و كتاب «بالغ شدن جهان‏» و «مسيحيت‏بدون دين‏» از ديتريش بونهافر مى‏باشد». (69)**

**اين نويسندگان و متفكران به جامعه غرب چنين القاء كرده‏اند كه:**

**«جامعه مسيحى بايد درباره عقيده خود درباره خدا تجديد نظر كند و بايد در جهان بى خدا زندگى نمايد. مسيحيان مى‏توانند يك زندگى دنيوى خالى از دين و تعهدات مذهبى داشته باشند. مسيحى بودن به معناى ديندار بودن يست‏بلكه به اين معناست كه انسان باشيم. دنيا بالغ شده و اعتقاد به خدا را قبول ندارد». (70)**

**«اعتقادات دينى غالبا باعث عقب ماندگى مى‏شود». (71)**

**دقيقا همان حرفهايى كه امروز از آثار گويندگان و نويسندگان ما آشكار است كه مى‏گويند:**

**«بشر امروزى معتقد است كه جهان را آنچنان كه خود مى‏خواهد بسازد نه ساخته شده تحويل بگيرد و بدون شك انسان با اين انديشه، نسبت ويژه‏اى هم با ديانت‏خواهد داشت‏». (72)**

**و يا اينكه گفته مى‏شود:**

**«دليل مهمى كه درك مفهوم ولايت فقيه و حكومت اسلامى را مشكل كرده مساله حق و تكليف است. حكومت ولى فقيه حكومت مبتنى بر تكليف است در حالى‏كه بشر امروز خود را محق مى‏داند نه مكلف‏». (73)**

**و بالاخره ترويج عقايد خرافى و طالع بينيهاى عوامانه و نيز مراسم خاص دينى، جشنهاى مذهبى، روشهاى سنتى جادوئى و صدها رويه غير دينى و غير عقلى بنام دين، عواملى بوده‏اند كه از درون و بيرون در ظهور پيدايش تفكر تفكيك دين و دنيا دخيل بوده‏اند. به دليل آن كه هر چقدر علوم در آن سرزمين پيشرفت مى‏كرد بطلان آن عقايد روز به روز براى آنها آشكارتر مى‏شد. همان مردمى كه آن اعمال را جزء تعاليم دينى خود مى‏دانستند و مدتى براى آن تقدس و احترام قائل بودند به تمامى آن امور، پشت پا زده در حالى كه آن تعاليم، از ابتدا هم جزء دين نبود تا از دين خارج گردد. پرواضح است كه عاقبت و سرانجام حكومت و حاكميت دين محرف جز اين نخواهد بود. چنانچه ژيلسون يكى از بزرگترين متفكران غرب مى‏گويد:**

**«با رشد رهيافتهاى تجربى و واقع گرايانه، آگاهى دينى انحطاط مى‏يابد، امور ماوراء الطبيعى هر روزه انتزاعى مى‏شود اعتقادات فردى به تكليف و توكل و توبه، نيز به تدريج، قوت خود را از دست مى‏دهد. نمادهاى دينى، شور و شادابى خود را از دست داده‏اند». (74)**

**تعارض ديدگاه امام خمينى و سكولاريزم**

**بعد از تبيين موضوع سكولاريزم و بررسى اجمالى برخى از ابعاد آن، به انديشه امام در اين موضوع مى‏پردازيم تا شايد با استعانت از ديدگاه آن انديشمند قرن، چراغى را در ميان انديشه‏هاى تاريك برخى از روشنفكران متاثر از غرب روشن كرده باشيم.**

**امام كه خطر اين گونه از انديشه‏هاى انحرافى را احساس مى‏كرد به مناسبتهاى مختلف موضع خويش را اعلام مى‏نمود.**

**در سالهاى اوليه انقلاب طى سخنرانى در ديدار با مردم قم چنين فرمودند:**

**«از چيزهايى كه در اين زمان واقع شده و اين هم براى شكستن اسلام و روحانيت است همين چيزهايى است كه همه اين اشخاص منحرف، ادعا مى‏كنند كه ما اسلام را مى‏خواهيم بگوئيم. اسلام غير آن اسلام سنتى، يكى از مصيبت‏ها اين است كه نمى‏داند اسلام با سين است‏يا با صاد. از اسلام بى اطلاع است از مدارك اسلام بى اطلاع است اين آدمى كه يك روز ننشسته در فقه نظر كند و نمى‏تواند هم بنشيند; نظر بكند. يك چنين آدمهايى خيال مى‏كنند حالا كه مثلا انقلاب شده بايد در اسلام هم انقلاب بشود اينها مى‏خواهند اساس اسلام را از بين ببرند و احكام اسلام را نابود كنند.» (75)**

**در اثر ارزشمند ولايت فقيه چنين مى‏فرمايند:**

**«نهضت اسلام در آغاز گرفتار يهود شد. تبليغات ضد اسلامى را نخست آنها شروع كردند بعد نوبت‏به طوايفى رسيد كه به يك معنا شيطان‏تر از يهودند اينها به صورت استعمارگر از سيصد سال پيش به كشورهاى اسلامى راه پيدا كردند و با وسايل مختلف بر ضد اسلام دسيسه كردند مبلغينى در حوزه‏هاى روحانيت درست نموده، و عمالى در دانشگاهها و موسسات دولتى و بنگاههاى انتشاراتى، همه دست‏به دست هم داده در تحريف حقايق اسلام كار كردند به طورى كه بسيارى از افراد تحصيل كرده نسبت‏به اسلام گمراه و دچار اشتباه شدند مثلا تبليغ كردند كه اسلام دين جامعى نيست، دين زندگى نيست، براى جامعه نظامات و قوانين ندارد. طرز حكومت و قوانين حكومتى نياورده است. اسلام فقط احكام حيض و نفاس است، اخلاقياتى هم دارد اما راجع به زندگى و اداره جامعه چيزى ندارد! تبليغات آنها متاسفانه مؤثر واقع شد. گذشته از عامه مردم طبقه تحصيل كرده چه دانشگاهى و چه بسيارى از محصلين روحانى، اسلام را درست نفهميده‏اند همان طور كه مردم، افراد غريب را نمى‏شناسند اسلام را هم نمى‏شناسند.» (76)**

**گويا امام خطر آن را براى انحراف افكار جوانان مسلمان، مستمر وجدى مى‏ديدند و مى‏دانستند كه اين توطئه فرهنگى ادامه خواهد يافت و منحرفين عقايد و افكار جوانان را به سمت انديشه سكولاريزم سوق مى‏دهند، لذا در پايان عمر شريفش بعنوان توصيه به همه جوانان در وصيت نامه خويش چنين مى‏فرمايند:**

**«از توطئه‏هاى مهمى كه در قرن اخير، خصوصا در دهه‏هاى معاصر و بويژه پس از پيروزى انقلاب آشكارا به چشم مى‏خورد تبليغات دامنه دار با ابعاد مختلف براى مايوس نمودن ملتها از اسلام است. گاهى ناشيانه و با صراحت‏به اين كه احكام اسلام كه 1400 سال قبل وضع شده است نمى‏تواند در عصر معاصر، كشورها را اداره كند; يا اينكه اسلام دين ارتجاعى است و... اين تبليغات ابلهانه و گاهى موذيانه و شيطنت آميز به گونه طرفدارى از قداست اسلام كه دين ادعيه و اذكار و عبادات است و انسان را از دنيا دور كرده و به خدا نزديك مى‏كند و سياست و حكومت‏براى تعمير دنياست مخالف مسلك انبياء مى‏باشد صورت مى‏گيرد.**

**من اكنون به ملت‏هاى شريف و ستمديده و به ملت عزيز ايران توصيه مى‏كنم دست از فقه سنتى كه بيانگر مكتب رسالت و امامت و ضامن رشد و عظمت ملتهاست، ذره‏اى منحرف نشوند.» (77)**

**پس مبناى انديشه امام بر اين است كه دين براى اصلاح امور دنيوى و فلاح و رستگارى حيات اخروى تشريع شده و هرگونه تعطيلى احكام دين در شانى از شووءنات فردى و اجتماعى انسانها تصور غلط و تلقى نا صوابى از حقيقت دين است كه با اغراض گوناگون بيان مى‏شود. انقلاب مقدس اسلامى ايران حدوثا با اين انديشه بوده اميد است كه بقاء با همين انديشه استمرار يابد.**

**پى‏نوشتها:**

**1- لازم به ذكر است كه اين طرز تفكر محدود به دوره معاصر نيست‏بلكه در طول تاريخ چنين نگرشى وجود داشته است.**

**2- آل عمران / آيه 19.**

**3- نساء / 125.**

**4- بقره / 256.**

**5- واقعه / 86.**

**6- راغب اصفهانى، مفردات القرآن، ص 175.**

**7- مجله نقد و نظر، سال اول، شماره دوم. ص 17.**

**8- كالين براون، فلسفه و ايمان مسيحى، ترجمه ميكائيليان، ص 110.**

**9- سوره كافرون، آيه 2.**

**10- سوره بقره، آيه 217.**

**11- الميزان، ج 10، ص 131.**

**12- صحيفه نور، ج 5، ص 240.**

**13- صحيفه نور. ج 12، ص 175.**

**14- صحيفه نور، ج 12، صص 168-175.**

**15- صحيفه نور، ج 16، ص 14.**

**16- سوره آل عمران، آيه 64.**

**17- الميزان، ج 3، ص 264.**

**18- صحيفه نور، ج 6، 269.**

**19- سوره نوح، آيه 21.**

**20- سوره هود، آيه 87.**

**21- سوره زخرف، آيه 63.**

**22- نهج البلاغه، خطبه، 26.**

**23- اهداف دين از ديدگاه شاطبى، ص 170.**

**24- صحيفه نور، ج 9، صص 139-135.**

**25- سوره نحل، آيه 122.**

**26- راغب اصفهانى، مفردات القرآن، ص 174; و فرهنگ معارف اسلامى. ص 864.**

**27- شيخ عباس قمى، سفينه البحار، ج 1، ص 464.**

**28- انبياء، آيه 16 و دخان، آيه 38.**

**29- انعام، 33; حديد، 20; عنكبوت، 65.**

**30- سوره عنكبوت، آيه 63.**

**31- الميزان، ج 16، ص 149. ج 14، ص 261.**

**32- الميزان، ج 14، ص 261.**

**33- ر.ك: الميزان، ذيل آيه 16، سوره انبياء و سوره حديد، آيه 20.**

**34- سوره حديد، آيه 10.**

**35- آيه الله جوادى آملى، تفسير موضوعى قرآن، ج 2، ص 529.**

**36- تقريرات در متن تفسير استاد جوادى آملى.**

**37- تفسير سوره حمد، صفحه 42.**

**38- تفسير سوره حمد، ص 60.**

**39- فخر رازى، التفسير الكبير. ج 12، ص 202.**

**40- فيض كاشانى، تفسير الصاف. ج 2، صص 86 و 663.**

**41- شيخ عباس قمى، سفينه البحار. ج 1، ص 464 به بعد.**

**42- ر.ك: غزالى، احياء العلوم، ج 3، باب نكوهش دنيا; مرحوم نراقى، معراج السعاده، ص 245.**

**43- صحيفه نور. ج 1، صص 242-233.**

**44- نهج البلاغه، حكمت 131، تحف العقول ص 187.**

**45- آل عمران، 185. حديد، 20.**

**46- توبه، 38.**

**47- نهج البلاغه، حكمت 133.**

**48- نهج البلاغه، خطبه 194.**

**49- نهج البلاغه، حكمت 377.**

**50- اصول كافى، باب ذم الدنيا، ح 8.**

**51- اصول كافى، باب ذم الدنيا، ح 9.**

**52- مثنوى مولوى، دفتر ششم، ص 902.**

**53- مهندس بازرگان، آخرت و خدا هدف بعثت انبياء، صص 92-91.**

**54- مهندس بازرگان، آخرت و خدا، صص 100-94.**

**55- سروش، مبنا و معناى سكولاريزم، كيان ش 26، ص 8.**

**56- مهندس بازرگان، راه طى شده، ص 128.**

**57- سروش، كيان، ش 32، ص‏8.**

**58- سروش، كيان، ش 27، ص‏14 و فربه تراز ايدئولوژى، ص 67.**

**59- راه طى شده، ص 105.**

**60- راه طى شده، ص 124.**

**61- فلسفه دين، گيسلر، ص 192; دين پژوهى، ج 1، ص 85.**

**62- سوره روم، آيه 7.**

**63- فاطر، 10.**

**64- سوره روم، 42.**

**65- سوره شورى، 30 و مائده، 66.**

**66- صحيفه نور، ج 2، صص 242-233.**

**67- امام خمينى. ولايت فقيه، ص 15.**

**68- ميرچا الياده. فرهنگ و دين، ص 124.**

**69- فلسفه و ايمان مسيحى، صص 208-205.**

**70- فلسفه و ايمان مسيحى، ص 214.**

**71- فلسفه و ايمان مسيحى، ص‏231.**

**72- كيان، ش 26، ص 5.**

**73- كيان، ش 26، ص 9 و ش 32 - 27 - 28.**

**74- ميرچا الياده، فرهنگ و دين، ص 130.**

**75- سخنرانى امام در ديدار با اصناف قم، ت 26/8/59.**

**76- ولايت فقيه، ص‏5.**

**77- وصيت نامه سياسى الهى امام خمينى .**